

از: دکتر عزیزاله سلیم پور
لیس - فرانسه

یکی با شهامت، دیگری برنده جایزه نوبل



چندی پیش مقاله ای تحت عنوان «خشونت وحشیانه» در پیام نوشتم. در پی آن چند تن از دوستان ابراز لطف کرده مرا به نوشتن مقاله مفصل تر در این مورد تشویق کردند. جالب است که چند هفته پس از آن مقاله به کتابی بنام، مثله mutilée نوشته «خادی» برخورد

کردم که با موفقیت زیاد و توجه نقادان بزرگ فرانسه روبرو شده است. بهتر دانستم نوشته ام را با بخشی از گفتار این زن مضروب که خود یکی از قربانیان این رسم وحشیانه است شروع کنم. «سالها از آن روز نحس میگذرد و من از این شهر به آن شهر و از این دیار به آن دیار دوام.

آنروز مادر بزرگهایم آمدند و به من گفتند دخترم، امروز ترا طاهر میکنیم. روز قبلش بچه های خاله ها، عمه ها، عموزاده ها و دائی زاده ها از داکار پیش ما آمده بودند و با هم به شادی و فارغ از غم و اندوه بازی میکردیم. آنشب مثل سایر شب ها در اطاق یکی از زنهای فامیل خوابیدم. بامداد فردا مرا از خواب بیدار کردند. پس از گرفتن دوش، مادرم لباس گلداز و بدون آستینی که به مدل اروپائی دوخته شده بود را به تن من کرد. هنوز رنگ قهوه ای، زرد و هلوئی آن را بیاد دارم. کفشهای کوچک کائوچویی را بپا میکنم. صبحگاهان است و هنوز در محله ما کسی از خانه بیرون نیامده است. در خیابان مشرف به مسجدی که مردان در حال نمازگزاری در آنند براه می افتیم. در مجسد باز است و صدای آنان بگوش میرسد.

با اینکه هنوز آفتاب طلوع نکرده ولی هوا رو بگرمی میرود. فصل بارندگی است ولی باران نمی بارد تا چند ساعت دیگر درجه هوا به ۳۵ درجه سانتیگراد خواهد رسید مادرم، من و خواهرم را به منزل زن سوم پدر بزرگم، (زنی حدوداً ۵۰ ساله

ریز اندام و خیلی مهربان) میبرد.

دخترهای فامیل که برای تعطیلات نزد او آمده اند نیز شسته رفته در لباسهای نو مانند کله کوچک گوسفندان بیگناه و معصوم با یک نگرانی مبهم و گنگ آنجا در انتظار نشسته اند. مادرم ما را آنجا گذاشته بدون آنکه حرفی بزند از ما دور میشود. بدون اطلاع از آنچه در انتظارم میباشد، بنوعی احساس تشویش میکنم. مادر بزرگها دائماً در حال رفت و آمدند و پیچ پیچ میکنند. ناگهان یکی از مادر بزرگها گله را فرا میخواند چرا که «آن زن» از راه رسید. این زن کوتاه قد، با لباس مخصوص بنفش و صورتی را میشناختم. میدانستم که در قبیله او مردها پسران و زنهای دختران را «میبرند». دو زن هیکل دار و قوی بنیه نیز او را همراهی میکنند. مادر بزرگم بما خبر میدهد که ما میرویم تا طاهر شویم تا بتوانیم از این پس نماز بگذاریم.

مادرها ما را ترک کرده رفته اند. حالا میفهمیدم چرا. آخر چه مادر سنگدلی توانائی دیدن صحنه بلائی که تا چند لحظه دیگر به سر ما خواهد آمد را میتواند داشته باشد؟

او خود مزه این جریحه را در جان و جسم خود چشیده و میداند چه مصیبتی در انتظار جگر گوشه اش میباشد. ولی رسم است و این رسم وحشیانه را باید رعایت کرد!

مادر بزرگها سعی میکنند به ما قوت قلب بدهند. باید قوی باشید. گریه نکنید، یک درد ناگهانی و آنی است ولی طول نمیکشد و زود تمام میشود. شهامت داشته باشید. به دور و بر خود نگاه میکنم. هیچ مردی پیدا نمیشود. پدر بزرگم کجا است تا در آغوشش پناه ببرم؟

دختر بچه ها خشکشان زده هیچکدام تکان نمیخورند و شاید چند نفرشان شورت خود را خیس کرده اند.

نمیدانم کدام از ما را اول صدا کردند ولی با فریادی که شنیدم اشکم از دیده روان شد و دانستم چه بلائی در انتظار من است. من چهارمین یا پنجمین بودم.

دو تا زن مرا گرفته به درون اطاق هل دادند و روی زمین خواباندند. یکی از آنها از پشت سرم دوزانویش را روی کتف هایم فشار داد و سرم را از هر گونه حرکت بازداشت. دومین، پاهایم را باز و با فشار بر روی زانوهایم آنها را بر جای میخکوب کرد. سپس زن دیگری درون مرا با یک دست باز کرد و تکه گوشتی از آنرا با فشار کشید و آنگاه با تیغی که مادرم

خریده بود شروع به ارّه کردن آن نمود. آری میگویم ارّه کردن، زیرا نتوانست آنرا با یکی دو ضرب ببرد و این جنایت قریب ۵ دقیقه طول کشید. زنگ فریادی که از عمق وجودم برخاست، هنوز در گوشم در ارتعاش است. این درد را با هیچ دردی مقایسه نمیتوان کرد. درد روح و جسم و جان است. دیدم که خونم با فشار بصورت زن پاشیده شد و بیهوش شدم.»

تهاجم به آلت تناسلی چنین دخترانی بنا به عادات و رسوم در قبائل مختلف متفاوت است ولی بطور کلی به چهار شکل میتواند انجام گیرد.

برش کلیتوریس (Clitoridectomy) که بعضی ها به غلط آنرا به ختنه پسران تشبیه کرده اند در حالیکه کوچکترین ربطی بین آن دو وجود ندارد.

اکسیزیون (Excision) یا بریدن لبهای آلت جنسی دختر، فیبولاسیون (Fibulation) که در آن پس از دو عمل نامبرده، آلت تناسلی را میدوزند و فقط مجرائی برای ادرار و دفع ترشحات ماهانه بجا میگذارند.

بالاخره چهارمین عمل که مجموعه چند عمل وحشیانه است یعنی پس از بریدن کلیتوریس و لبهای آلت جنسی دختر در داخل آن ماده سوزاننده وارد میکنند تا آنرا تنگ و خشک کند. این «سنت» بر حسب قبایل و ادیان مختلف بر روی دختر بچه ها از روز سوم تولد تا سن چهارده سالگی انجام میگردد. آری درست خواندید. بر حسب ادیان مختلف. اگرچه تقریباً همگان این عمل وحشیانه را به مسلمانان نسبت میدهند ولی در حقیقت «مخترع» آن مسلمانان نیستند.

این تهاجم به دختر و در حقیقت به زن آینده، خیلی پیش از اسلام و مسیحیت در افریقا رواج داشته است و پیدایش آن به امپراطوری روم و دوران فراغنه مصر میرسد. در روم قدیم این اعمال خصوصاً بر روی کنیزان و معادل آن بر روی بردگان انجام میگرفت. یعنی میخ ماندگی را بطور افقی در آلت جنسی مرد فرو میکردند تا نتواند با زنی همخوابی کند و با عمل روی زنان میخواستند آنان را نیز از لذت جنسی محروم کنند تا «به کارهای اصلی» برسند. لغت «فابول» (Fabule) که در زبان لاتین سیخ را معنی میدهد نام خود را به این عمل «جراحی» داده است.

گر چه این صدمه بر روی آلت جنسی دختران نزد «آنیمیست های» افریقا، نزد مسیحیان و حتی پیش فالاش های یهودی حبشه وجود دارد ولی این مسلمانان بودند که هنگام تسخیر مذهبی افریقا در سال ۱۰۵۰ میلادی بخاطر از میان بردن موانع از سر راه تبلیغ مذهبی آنرا بزودی و بسادگی قبول کرده خودخواسته یا ناخواسته آنرا به کشورهای آسیائی نیز صادر کردند. همینطور که بعدها کشورهای مستعمراتی افریقا و آسیا برای تسلط آسانتر و برای جلوگیری از هر گونه مخاصمت و درگیری با بومیهای آنجا این حرکت وحشیانه را بعنوان «احترام

به یک رسم بومی» نادیده گرفتند.

توجه بفرمائید، کشورهای اروپائی برای تسلط بر مستعمرات خود این نقص جسمی زنها را نادیده گرفتند. اسلام بخاطر ترویج مذهب در سرزمینهای پهناور افریقا و آسیا آنرا پذیرفت و مردان افریقائی که ظاهراً بطور مستقیم در این عمل شرکت ندارند در حقیقت نقش اساسی را بازی میکنند زیرا هنگام «خرید» همسر آینده اگر پس از ازدواج معلوم شد که زن بخوبی «عمل نشده» میتواند او را «پس بدهند» و پول خود را پس بگیرند. پولی که باید به برادر عروس اجازه دهد تا همسر آینده و خوب «عمل شده» را «ابتیاع نماید». همسری که با از دست دادن هر گونه تمایل جنسی و بدن مثله شده، میداند که فقط باید از شوهر اطاعت کند و دردی که برای همیشه در وجودش نهاده شده از او موجودی فقط برای تولید مثل بوجود آورده است.

اما جالب تر از همه اینکه زنهایی که خود در کودکی مورد این ظلم و قساوت قرار گرفته اند بعدها مسئولیت تکرار آن را بر روی دختران خود بعهده میگیرند و گویی ناخودآگاه انتقام کودکی از دست رفته و محرومیت جنسی خود را از آنها میگیرند. اگر امروز کتاب «مثله» mutilée نوشته خادی که رهبر مبارزان جهانی در سازمان های بین المللی مثل سازمان ملل و یونسکو و غیره با این عمل وحشیانه است، بعنوان پرفروش ترین کتاب با موفقیت بزرگی روبرو شده است، نباید فراموش کرد که در گذشته نه چندان دور، در سال ۱۹۸۰ زنان افریقائی در کپنهاگ از قبول گفتار در این باره خودداری میکردند و میگفتند این یک رسم و عادت مربوط بخود ما است و به شما ربطی ندارد! خانم خادی وقتی شروع به مبارزه با این عمل وحشیانه کرد، از سوی بسیاری از جوامع و قبایل مورد سرزنش و تهدید قرار گرفت. زندگی خود را بسختی و با پیشخدمتی شروع کرد ولی امروز در دنیا بنام زنی والامقام و باشهامت و انسان دوست مشهور است.

راستی در ماه گذشته خانم شیرین عبادی برنده جایزه نوبل

در «نونت کارلو» کنفرانسی دادند و در جواب روزنامه نگاری که از ایشان پرسید چرا بیشتر از این در ایران فعالیت نمیکنند ایشان فرمودند: «اگر حرفی بزنم مرا زندان میکنند!»

قربان این شهامت و زنده باد جایزه نوبل!

